

معرفت اخلاقی*

جفری سیر - مک کارد^۱

ترجمه ابوالقاسم فنایی

در عمل، واجد معرفت اخلاقی است، در معرض شک و تردید جدی است؛ هم به دلیل این که آراء اخلاقی به سختی قابل توجیهند و هم به دلیل این که دلیلی به سود این اندیشه در دست است که آراء اخلاقی نه بیانگر باور (که ممکن است صادق یا کاذب ارزیابی شود)، که ابرازکننده ذوق و سلیقه اند. دفاع کامیاب از این دیدگاه که انسانها حقیقتاً معرفت اخلاقی دارند، مقتضی برطرف کردن این

درآمد

انسان وقتی و تنها وقتی، معرفت اخلاقی دارد که آراء اخلاقی او صادق بوده و به نحوی موجه پذیرفته شده باشند. این که آیا هرکسی

شكوك است. كوششهایی که در این راستا صورت گرفته معمولاً بر جوانبی انگشت تأکید می‌نهند که در آن جوانب، آراء اخلاقی ما، و شواهدی که به سود آن آراء در دست داریم، مشابه آراء و شواهدی است که ما در باب مسائل و موضوعات غیر اخلاقی، مانند منطق، ریاضیات، علم تجربی، روان‌شناسی و تاریخ، در دست داریم. در گام بعدی، این [دیدگاهها] می‌کوشند تا نشان دهند که ما حقیقتاً دلیل معتبری در دست داریم که پاره‌ای از آراء اخلاقی خود را مطابق با واقع بدانیم.

۱) اطمینان^۲ و دلیل^۳

انسانها، همواره و کاملاً ناخودآگاهانه، فرض می‌کنند که واجد معرفت اخلاقی‌اند، [البته] تا آنجا که حاضرند براساس دیدگاههای اخلاقی مورد قبولشان عمل کنند، اما وقتی که نوبت به ادعای معرفت اخلاقی می‌رسد، محتاط می‌شوند؛ عمدتاً به دلیل این که بخش اعظم اخلاق بحث انگیز است، و نیز به دلیل این که دفاع تفصیلی از هر دیدگاه خاص اخلاقی به نحوی نگران‌کننده دشوار است. در حقیقت، غالباً به نظر می‌رسد که اطمینان خاطری که انسانها در باورهای اخلاقی شخصی خویش دارند، هرچند به سهولت تزلزل نمی‌پذیرد، با چیزی

که به نحو معقول بتوان آن را به عنوان دلیل و برهان قلمداد کرد تأیید نشده است. این ناسازگاری ظاهری بین اطمینان و دلیل، با توجه به این نکته تا حدود زیادی قابل تبیین است که اخلاق، مقتضی دانستن چگونگی^۴ - چگونه عمل کردن، واکنش نشان دادن و احساس کردن- است، نه مقتضی دانستن این که^۵:

-بی‌عدالتی نادرست است، شجاعت درخور تحسین است و مهربانی یک فضیلت است. انسان ممکن است به خوبی واجد مهارتها و قابلیت‌های لازم باشد، بدون این که بتواند به تفصیل، دیدگاههای اخلاقی خویش را بیان کند، تا چه رسد به این که بتواند به سود آنها دلیلی اقامه کند. درک عمیق بُعد عملی اخلاق برای درک رابطه تنگاتنگ آن با عمل ضروری است. در عین حال، این درک الهام بخش این نکته است که تبیین درست اخلاق باید از تصویر بیش از حد عقلانی شده قابلیت‌های مورد نیاز اخلاق بپرهیزد.

با این همه، در بسیاری از تبیینها، انسانها کسانی محسوب می‌شوند که واجد معرفت اخلاقی، در برابر فضیلت اخلاقی، هستند، تنها اگر (الف) باورهای اخلاقی آنان صادق باشد و (ب) این باورها موجه باشد. با این شیوه نگرش، معرفت اخلاقی یک مهارت

عقلانی است و در این چارچوب، برهانهای موجود به سود این اندیشه که هیچ کس معرفت اخلاقی ندارد عموماً یکی از دو شکل زیر را به خود می‌گیرد. گروهی بر این باورند که باورهای جازم اخلاقی، اگر نیک بنگریم، اساساً باور نیستند؛ و این بدان معناست که ما نمی‌توانیم شرط (الف) را احراز کنیم. دیگران می‌پذیرند که انسانها حقیقتاً واجد باورهای اخلاقی‌اند، اما معتقدند که این باورها تماماً ناموجهند؛ و این بدان معناست که ما شرط (ب) را احراز نکرده‌ایم. دفاع از معرفت اخلاقی باید با هر دوی این تهدیدها مقابله کند (نک: شکاکیت اخلاقی، بند ۳).

غیر شناخت‌گرایی^۶

تهدید نخست، که از سوی غیرشناخت‌گرایان مطرح شده، معمولاً با تبیین مثبتی از باورهای جازم اخلاقی همراه می‌شود، که براساس آن، احکام اخلاقی بازتاب سلیقه یا تمایل حکم‌کنندگان است نه بیانگر باور. غیرشناخت‌گرایی با این واقعیت تأیید می‌شود که آراء اخلاقی ظاهراً به لحاظ تجربی تحقیق‌پذیر نیستند. به قول هیوم^۷ (۱۹۷۳/۴۰)، ظاهراً هیچ راهی برای استنتاج «باید» از «است»، یا اثبات یک نتیجه

اخلاقی با توسل به مقدمات تجربی، در دست نیست (نک: دیوید هیوم، بند ۴؛ منطق‌گفتمان اخلاقی). جی. ای. مور^۸ (۱۹۰۳) با استفاده از آنچه بعدها «برهان سؤال‌گشوده»^۹ نامیده شد، بر این نظریه علیه همه کسانی که می‌کوشند دعاوی اخلاقی را در قالب تعابیر تجربی تعریف کنند اصرار می‌ورزد (نک: جی. ای. مور، بند ۱). وی بر این باور است که همه تعریفهای [ارائه شده] از یک واژه اخلاقی (مثلاً «خوب») که از واژه‌های غیراخلاقی (مثلاً «لذت») استفاده می‌کنند در پناه این واقعیت، متزلزل می‌شوند که همیشه معنا دارد که پرسیم آیا چیزی که با واژه‌های تجربی قابل توصیف است با استفاده از واژه اخلاقی مورد نظر نیز قابل توصیف است، در حالی که اگر این واژه‌ها هم معنا بودند چنین سؤالی بی‌معنا بود. در مثل، معنا دارد که پرسیم آیا چیزی که لذت بخش است خوب است، در حالی که معنا ندارد که پرسیم آیا چیزی که لذت بخش است لذت بخش است. مور شخصاً چنین نتیجه می‌گیرد که دعاوی اخلاقی توصیف‌کننده واقعیات بی‌همتا و غیرتجربی‌اند (نک: شهودگرایی اخلاقی). برخلاف مور، غیرشناخت‌گرایان بر این باور بودند که اگر یک ادعا به لحاظ تجربی

تحقیق پذیر نباشد، مطلقاً هیچ چیزی را توصیف نخواهد کرد. اینان چنین نتیجه می گیرند که برهان سؤال گشوده نشان می دهد که دعاوی اخلاقی، دقیقاً به دلیل این که در قالب واژه های تجربی قابل تعریف نیستند، معنای (توصیفی) ندارند و لذا نمی توانند بیانگر عقیده باشند (نک: اخلاق تحلیلی).

غیرشناخت گرایان غالباً از راه دیگری هم به همین نتیجه می رسند؛ یعنی با توسل به ارتباط تنگاتنگ بین اندیشه این که یک عمل، اخلاقاً مطلوب یا خوب است و بین برانگیخته شدن به انجام آن عمل (دست کم تا حدودی). غیرشناخت گرایان خاطر نشان می کنند که، همین که ما «باورهای» اخلاقی را نه به عنوان باورهای ناب، بلکه برعکس، به عنوان حالت های انگیزشی نظیر میل و سلیقه ببینیم، این ارتباط به سهولت تبیین می شود (نک: انگیزه اخلاقی، بندهای ۱-۲).

از هر راهی که شخص به این نتیجه برسد که دعاوی اخلاقی بیانگر عقیده نیستند، نتایج آن برای معرفت اخلاقی یکسان است. زیرا اگر دیدگاه اخلاقی یک شخص بیانگر باور نباشد، آن دیدگاه، هر قدر هم که سودمند باشد، حقیقتاً نمی تواند به عنوان معرفت تعریف شود.

بسیاری از شناخت گرایان علیه این تهدید چنین استدلال کرده اند که، براساس درک مناسب و پیچیده تحقیق پذیری تجربی، دعاوی اخلاقی واقعاً تحقیق پذیرند. اینان بر این باورند که برهان سؤال گشوده در بهترین حالت اثبات می کند که دعاوی اخلاقی با دعاوی تجربی هم معنا نیستند، نه این که این دعاوی به لحاظ تجربی تحقیق ناپذیرند. دیگران، هر چند می پذیرند که دعاوی اخلاقی به لحاظ تجربی تحقیق پذیر نیستند، علیه تحقیق پذیری تجربی به عنوان معیار مناسبی برای معناداری استدلال می کنند. در باب پیوند داوریه های اخلاقی و انگیزه نیز شناخت گرایان انکار می کنند که این پیوند آن قدر که غیرشناخت گرایان فرض می کنند تنگاتنگ است، یا چنین استدلال می کنند که خوشبختانه این پیوند تنگاتنگ، با حفظ این دیدگاه که حکم های اخلاقی بیانگر باورند، قابل تبیین است. این پاسخ های خاص به هر شکلی که ظاهر شوند، شناخت گرایان به هر حال بر گستره شباهت آراء جازم اخلاقی و باورها تأکید می ورزند: ما می بینیم که این آراء در برابر دلیل و برهان حساسند، ما درباره این آراء به عنوان صادق و کاذب سخن می گوئیم و کسانی را که درست را از نادرست تشخیص

می دهند از آنان که چنین تشخیصی ندارند جدا می کنیم. همه اینها مؤید این است که پذیرش یک رای اخلاقی کمابیش به منزله شکل گرفتن باوری است در باب این که اشیاء از نظر اخلاقی چگونه اند.

شکاکیت اخلاقی^{۱۰}

دومین خطری که معرفت اخلاقی را تهدید می کند، از سوی شکاکان مطرح شده است. این دیدگاه با این عقیده چالش نمی کند که ما واجد باورهای اخلاقی هستیم. برعکس، به حق ما در مواجهه دیدن این باورها یورش می برد. ما چه بسا باور داشته باشیم که خشونت عمدی نادرست است، و برده داری ظلم است، اما (شکاکان بر

این باورند که) سرانجام ما هیچ دلیل معتبری در دست نداریم که چنین باورهایی را مطابق با واقع بدانیم.

این چالش شکاکانه، تا آنجا که مشکل خاصی برای معرفت اخلاقی پدید می آورد، بر ترسیم یک تقابل میان باورهای اخلاقی و باورهای غیر اخلاقی مبتنی است که خصوص

باورهای اخلاقی را مشکوک نشان می دهد. معمولاً در تأیید چنین تقابلی ناخوشایندی به سه دلیل اشاره می شود.

دلیل اول این است که حتی نگاهی گذرا به فرهنگهای مختلف یا به تاریخ، تنوع شگفت انگیز دیدگاههای اخلاقی را آشکار می کند (نک: نسبت گرایی اخلاقی).

این که انسانها تا این حد به آراء [اخلاقی] متفاوت و ناسازگار می رسند، عمیقاً این اندیشه را ناموجه می کند که اینان آراء خویش را براساس دلیل و برهان پیدا کرده اند. در عین حال، این تنوع قالب روشنی را از خود نشان می دهد. چنین به نظر می رسد که گویا آراء [اخلاقی] انسانها در مجموع، منافع شخصی

آنها یا منافع قدرتمندان را باز می تاباند. این امر اقتضا می کند که دیدگاههای اخلاقی مورد قبول آدمیان را صرف دلیل تراشی^{۱۱} یا بازتاب سیستم های کنترل و تنظیم اجتماعی ببینیم (نک: ایدئولوژی). در هر صورت، باورهای اخلاقی همچون دیدگاههایی نمایان می شوند که ما هیچ دلیلی نداریم که آنها را

مطابق با واقع بدانیم - حتی وقتی که این دیدگاهها تصادفاً سودمند از آب در بیایند.

دلیل دوم بر این ادعای هیوم استوار است که بین «است» و «باید» فاصله‌ای پرناشدنی وجود دارد. این دلیل تأکید می‌کند که ما، در مقام دفاع از یک باور اخلاقی در برابر باورهای دیگر، ظاهراً به نحوی اجتناب‌ناپذیر به باورهای اخلاقی دیگری تمسک می‌جوئیم که به همان میزان اختلافی‌اند. گاهی اوقات در مقام احتجاج با افرادی خاص ما مبنای مشترکی پیدا می‌کنیم و با بهره‌گیری از پیش‌فرضهای مشترک می‌توانیم به حل مسأله مورد بحث اقدام کنیم. اما این راه حل تنها به این دلیل در دسترس ماست که ما با آن افراد در پاره‌ای از دیدگاههای اخلاقی شریکیم، [در حالی] که دیگران به نحوی معقول می‌توانند در این دیدگاهها مناقشه کنند. به منظور پاسخگویی به چنین مناقشه‌ای، به جای نادیده گرفتن آن یا مقابله با آن با استفاده از زور، ما (باز هم به اجبار) ناگزیریم به باورهای اخلاقی دیگری تمسک کنیم تا از باور مورد بحث دفاع کنیم. با این همه، ما صرفاً موضوع بحث را عوض کرده، خود را در این حالت می‌یابیم که به پیش‌فرضی دیگر تمسک می‌کنیم که خود آن پیش‌فرض یا تأیید نشده است و یا با پیش‌فرض اخلاقی نامدللی

مورد تأیید قرار گرفته است. بدین ترتیب، شکاف است/باید ظاهراً مستلزم این است که تنها دفاعی که شخص می‌تواند برای باورهای اخلاقی خویش عرضه کند دفاعی است که به نحوی ناموجه باورهای اخلاقی دیگری را پیش‌فرض می‌گیرد. با این وصف، باورهای اخلاقی ما به صورت دیدگاههایی ظاهر می‌شوند که ما هیچ دلیلی در دست نداریم که آنها را مطابق با واقع بدانیم - حتی وقتی که ما در مقام دفاع از پاره‌ای از آنها می‌توانیم به پاره‌ای دیگر تمسک کنیم.

دلیل سوم بر این نکته تکیه می‌کند که عالم خارج چگونه باید باشد تا باورهای اخلاقی ما صادق و موجه باشند. واقعیت‌های اخلاقی عرفاً، راهنمایی موثق به سوی عملند. با این حال، اصولاً به سختی می‌توان برای این وثاقت، معنای [معقولی] در نظر گرفت، و از این هم دشوارتر آشتی دادن چنین وثاقتی با دیدگاهی قابل قبول در باب عالم طبیعت است. افزون بر این، اگر واقعیت‌های اخلاقی وجود داشته باشند، برحسب فرض به گونه‌ای با انواع واقعیت‌های غیر اخلاقی مربوط خواهند بود. افزون بر این، ما غالباً برای تبیین واقعیت‌های اخلاقی به واقعیت‌های غیر اخلاقی تمسک می‌کنیم و مثلاً

می‌گوییم این کار خوب است، به دلیل این که لذت آور است. اما ارتباط واقعیت‌های اخلاقی و واقعیت‌های غیر اخلاقی کاملاً اسرارآمیز به نظر می‌رسد. چه بسا مشکل سازتر از همه [این ادعاست که] ظاهراً هیچ روش مناسبی برای تبیین این امر وجود ندارد که ما چگونه این واقعیات خاص و ارتباط آنها را با واقعیات عادی ای که بر حسب فرض بدانها وابسته‌اند، کشف می‌کنیم. همه این مشکلات دلیلی فراهم می‌آورند به سود این اندیشه که عالم خارج به گونه ای نیست که برای صادق و موجه بودن باورهای [اخلاقی ما] لازم است (نک: رئالیزم اخلاقی، بند ۶؛ طبیعت‌گرایی در اخلاق). این بار باورهای اخلاقی ما به صورت دیدگاه‌هایی ظاهر می‌شوند که، نه تنها ما دلیلی نداریم که آنها را صادق بدانیم، بلکه دلایل قاطعی برای طرد آنها به عنوان دیدگاه‌های کاذب در دست داریم.

۴) نقد شکاکیت اخلاقی

کسانی که معتقدند گاهی اوقات باورهای اخلاقی موجهند، معمولاً علیه شکاکان چنین خاطر نشان می‌کنند که اختلاف نظر اخلاقی نه آن قدرها که شکاکان ادعا می‌کنند گسترده است و نه به نحوی چشمگیر شایع‌تر

از اختلاف نظر در باب موضوعات تجربی است. دست کم وقتی به اصول زیربنایی اخلاق می‌رسیم (مثلاً در ارتباط با ارزش زندگی، اهمیت صداقت و درستکاری، و تحسین آمیز بودن شجاعت) عملاً اتفاق نظر قابل توجهی وجود دارد. البته اختلاف نظر در سطوح روبنایی تر شایع است. با این همه، این اختلاف نظرها غالباً دایر مدار اختلاف آراء درباره واقعیت‌های غیر اخلاقی است. وقتی که چنین نیست، همان گونه که شکاکان می‌گویند، استدلال‌هایی که ما به سود یک دیدگاه اخلاقی خاص ارائه می‌کنیم، پای پیش فرضهای اخلاقی تازه‌ای را به میان می‌آورد. اما از این نظر، استدلال‌های اخلاقی شبیه استدلال‌های غیر اخلاقی‌اند در این که استدلال‌های غیر اخلاقی، به ناگزیر، همیشه بر مقدماتی مبتنی هستند که با پیش فرضهای دیگر (در این مورد، غیر اخلاقی) فراهم آمده است. در حقیقت، خواه اختلاف نظرها اخلاقی باشند و خواه نه، غالباً هر استدلالی که یک طرف ارائه می‌کند بر ملاحظاتی مبتنی است که چه بسا طرف دیگر به نحوی معقول در آنها مناقشه کند. بنابراین، ظاهراً هیچ یک از دو استدلال اولی که شکاکان پیش می‌کشند نمی‌تواند استدلال خاص و قوی ای به سود این اندیشه باشد که باورهای

اخلاقی ما در مقایسه با سایر انواع باور، که ما به سهولت آنها را باورهایی می‌دانیم که (گاهی اوقات) موجهند کاستیهایی دارند.

در پاسخ سومین استدلال، بسیاری چنین استدلال کرده‌اند که نه واقعیتهای اخلاقی و نه دسترسی معرفت شناختی بدانها، آن قدرها که شکاکان باور دارند اسرارآمیز نیستند. این ادعا که واقعیتهای اخلاقی، و لذا دسترسی ما بدان واقعیتهای ضرورتاً اسرارآمیزند تا حدود زیادی مبتنی بر رد این دیدگاه است که چنین واقعیتهایی به واقعیتهای طبیعی تحویل پذیرند یا از واقعیتهای طبیعی تشکیل شده‌اند. با این همه، استدلال رایج علیه طبیعت‌گرایی، که به برهان سؤال گشوده و شکاف است/ باید توسل می‌جوید، در پرتو پیشرفتهای اخیر در معناشناسی و متافیزیک، مقدار زیادی از قوت و اعتبار خود را از دست داده است. این پیشرفتهای اولاً می‌گویند که برهان سؤال گشوده، به خطا فرض می‌کند که واژه‌های اخلاقی و واژه‌های غیر اخلاقی تنها در صورتی می‌توانند به وصفی واحد اشاره کنند که هم معنا باشند، و ثانیاً می‌گویند که ناتوانی ما در استنتاج نتایج اخلاقی از مقدمات غیر اخلاقی، مهم‌تر از ناتوانی همانند ما در استنتاج نتایج زیست‌شناسانه یا روان‌شناسانه از مقدمات

غیر زیست‌شناسانه و غیر روان‌شناسانه نیست. اگر طبیعت‌گرایی در باب واقعیتهای اخلاقی قابل دفاع باشد، دسترسی معرفت شناختی ما به این واقعیتهای بیش از دسترسی ما به واقعیتهای غیر اخلاقی مشکل‌آفرین نخواهد بود؛ گو این که گاهی اوقات محدودتر است.

سرانجام، خواه طبیعت‌گرایی قابل دفاع باشد یا نه، بسیاری چنین استدلال می‌کنند که ما به هر تقدیر، شاهد قوی‌ای به سود پاره‌ای از دیدگاههای اخلاقی در دست داریم. اینان مدعای خویش را با تأکید بر جنبه‌های مهمی اثبات می‌کنند که در آن جنبه‌ها شواهدی که ما به سود دیدگاههای اخلاقی در دست داریم شبیه شواهدی است که ما می‌توانیم به سود پاره‌ای از دیدگاههای غیر اخلاقی ردیف کنیم. به عنوان مثال، تئوری‌های حس اخلاقی^{۱۲} پاره‌ای از باورهای اخلاقی را مشابه قضایای حسی می‌بینند و می‌گویند که این باورهای اخلاقی، سایر دیدگاههای اخلاقی ما را توجیه می‌کنند؛ دقیقاً همان‌گونه که ادراکات حسی تئوریهای علمی را تأیید می‌کنند (نک: تئوریهای حس اخلاقی). از سوی دیگر، شهودگرایان^{۱۳} و عقل‌گرایان^{۱۴} بر این باورند که ما با تکیه بر عقل و تفکر به شناخت پاره‌ای از حقایق اخلاقی نایل

می شویم - حقایقی که می توانند شاهدهی به سود سایر حقایق اخلاقی فراهم کنند - دقیقاً به همان روشی که به شناخت پاره ای از حقایق زیربنایی ریاضیات یا منطق نایل می شویم. این پیشنهادها معمولاً براساس این پیش فرض نتیجه می دهند که اساساً توجیه تنها در صورتی ممکن است که دست کم چند باور زیربنایی بدون این که خود نیازمند تأیید باشند، بتوانند برای توجیه سایر باورها به کار روند. اما حتی کسانی که این دیدگاه بنیادگرایانه^{۱۵} را رد می کنند، و به جای آن برداشت سازوارگرایانه^{۱۶} از توجیه^{۱۷} را می پذیرند، استدلال می کنند که باورهای اخلاقی به مقدار انواع باورهای غیر اخلاقی موجهند؛ [البته] تا آنجا که دارای رابطه تأییدی متقابلند (نک: تئوری سازواری در باب معرفت و توجیه؛ بنیادگرایی). گام مشترك در همه این نظریات عبارت است از اصرار دائمی برای پذیرش این نکته که دلایل ما برای پذیرش دیدگاههای خاص اخلاقی نوعاً با دلایل ما برای دیگر دیدگاههایی که معمولاً مشکل آفرین دانسته نمی شوند، تفاوت چشمگیری ندارند. و مدعا این است که تجربه، عقل و تفکر، که ابزارهای اصلی ما برای شناخت جهان خارجند، می توانند به ما کمک کنند که در باب اخلاق نیز به

دیدگاهی موجه برسیم. مدخلهای اخلاق، عقل سلیم، احساس گرایی، توجیه معرفت شناسانه، مفهوم معرفت، تخصص اخلاقی، حکم اخلاقی و توصیه گرایی را نیز ببینید.

پی نوشتها:

* برگرفته از:

Moral Knowledge, in Routledge Encyclopedia of Philosophy, (London: Routledge, 1998).

1. Geoffrey Sayre-McCord
2. Confidence
3. Evidence
4. Knowledge-how
5. Knowledge-that
6. Noncognitivism
7. Hume
8. G. E. Moore
9. The open question argument
10. Moral scepticism
11. Rationalization
12. Moral sense theories
13. Intuitionists
14. Rationalists
15. Foundationalist
16. Coherentist
17. Justification